

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

سید هاشم سدید

۲۸ سپتمبر ۲۰۱۵

زردشت، واقعیت یا افسانه؟

قسمت سوم

قبل از آنکه به مطالب قسمت سوم این سلسله بپردازم، یادآوری این موضوع را ضروری می دانم که آقای دکتر خسرو خزاعی (پردیس) گذشته از این که بزرگنمائی ها در مورد زردشت و اوستا را، که از جانب آقای "فیروز آذرگشسب" و دیگران، به خصوص از جانب آقای "ابراهیم پورداود" بعضاً صورت گرفته و صورت می گیرد نقد کرده، در کتاب یاد شده اش با صراحت می نویسد که در *درازای سده ها، کتاب اوستا، به غلط، نام "کتاب آسمانی آیین زرتشت" را به خود گرفت. در حالی که هیچ کدام از نوشتار های اوستا، به جز همین ۱۷ سروده ای که از دید خوانندگان گذشت، از بزرگ آموزگار، زرتشت نیست. نه تنها اوستا از آن بزرگ آموزگار نیست، بلکه از مفاهیم آن با خرد نیست و در نتیجه باگاتها در تضاد است. اوستا که به معنی "دانش درونی" است، در *درازای سده ها به وسیله کسانی نوشته شده که نه ما نامی از آنها می دانیم و نه می دانیم کی هستند.**

این بند یا برش از نوشته آقای خزاعی (پردیس) با صراحت کامل نشان می دهد که نویسنده فقط و فقط وجود ۱۷ سروده گات ها را از خود زردشت می داند و از وجود اوستائی که به دست، یا در زمان زردشت و یا بعد از وی به وسیله مغان زردشتی نوشته شده است، مخصوصاً و ندیداد را که مجموعه ای از قوانین زردشت است، به کلی انکار می کند. چنین انکاری، البته انکار از وجود زردشت به عنوان یک شخصیت حقیقی و تاریخی، یا آن گونه که زردشتیان می پندارند، انکار یک پیامبر، و نقد بر تمام نوشته های پورداود و فیروز آذرگشسب و دیگران نیست! همه این ها در یک چیز اشتراک نظر و توافق داند، و آن یک چیز وجود حقیقی زردشت است!

در قسمت نظریات آقای پورداود، که تاریخ تولد زردشت را ۱۰۸۰ سال قبل از میلاد مسیح، به اساس نوشته آگسائوس یونانی می داند، باید گفت که آقای خزاعی (پردیس) نظر به اندوخته های خویش و بیانات علمی و مستحکم برخی از محققان و مؤرخان غربی حق به جانب هستند. یکی از این دلایل را از صفحه ۱۹ کتاب "مجموعه قوانین زردشت یا ندیداد اوستا" آقای دارمستتر فرانسوی پیش کش خوانندگان محترم می نمایم. این نویسنده در این باره می نویسد: «اما آنچه بیشتر صحت تاریخ سنتی زرتشتیان و بی اساسی عقیده آقای پور داود را مسلم می دارد این است که به اتفاق عموم باستان شناسان ارجمند اروپائی دوران حدید و استفاده از آهن در تهیه آلات و ادوات جنگی و زراعتی و لوازم زندگی از آغاز سده نهم قبل از میلاد معمول گشته و از این آلات و ادوات آهنی در جزوات اوستا به کرات یاد شده است و این امر مدلل می دارد که قرار دادن زمان زردشت در سده یازدهم قبل از میلاد غیر ممکن است و الا نیابستی در کتاب زردشت نامی از ظروف و آلات و ابزار آهنی به میان آمده باشد. گیرشمن باستان شناس فرانسوی در صفحه ۸۷ و ۸۸ کتاب

خود به نام ایران چاپ سال ۱۹۴۵ توضیح داده است که آهن را گرچه از سده های پیشین شناخته اند اما استفاده از آن در سده نهم تا هفتم قبل از میلاد عمومیت یافته است...»

در جای دیگر، صفحه ۲۰ کتاب مجموعه قوانین ...، نویسنده موضوعی را به ارتباط نظریه فوق، برای استحکام بخشیدن سخن خویش، چنین مطرح می کند:

آقای "مون گیت"، دانشمند روسی از جمله محققینی است که در فصل پنجم کتاب تحت عنوان "دوران نخستین از عهد آهن" چنین نوشته می کند:

«اکتشاف آهن در تمدن انسان آغاز تحول بزرگی را فراهم ساخته است. آهن به حالت معدن همه جا در قشر زمین به دست می آید اما این آهن نخستین فلز نیست که بشر به آن دست یافته بلکه قبلاً از فلزات دیگر نیز استفاده می کرد. کار به وسیله آهن بسیار سخت است و به آسانی زنگ می زند و به طور خالص به دست نمی آید و ذوب کردن آن مشکلتر از فلزات دیگر می باشد و ۱۵۳۰ درجه حرارت لازم دارد.

این اندازه حرارت در عهد قدیم به وسیله کوره های بادی قوی تر فراهم می شد و به همین جهت بود که آهن در ابتدای امر به ندرت در دسترس انسان قرار می گرفت و برای تهیه زینت آلات به کار می رفت و فقط از آغاز هزاره اول قبل از میلاد به تدریج برای ساختن آلات و ادوات جنگی و زراعتی و مایحتاج زندگی به مصرف رسیده و مس نیز بسیار نرم و مفرغ از اختلاط مسی با فلزات کم قیمت امثال آنتیمون و قلع به دست آمده و بسیار شکننده است و از این جهت معمول شدن آهن در زندگانی اقوام قدیم تحول بزرگی را در هزاره قبل از میلاد پدید آورده است...»

بنابراین اگر آهن قرار این نوشته و نوشته های دیگر محققان و دانشمندان، بین نه و هفتصد سال قبل از میلاد کشف شده و مورد استفاده قرار گرفته باشد، چون از آهن در اوستا اسم برده شده است، پس اوستا باید بعد از کشف آهن، یعنی بین یا پس از نه و هفتصد سال قبل از میلاد، حداکثر آن، نوشته شده باشد، زیرا اسم بردن از چیزی که وجود ندارد، پیش از کشف آن، امریست بسیار محال و دور از تصور. پس نقد آقای خزاعی (پردیس) در برخی موارد از آقای پورداد بسیار هم بی جهت نیست!

در اینجا می خواهم این نکته را ضمناً و لزوماً یادآور شوم که آقای پور داود از نظر نگارنده نویسنده ای است باهوش، تحصیل کرده، پرکار و واقعاً محقق و اندیشمند، ولی تنها عیب ایشان برخورد غیر مسئولانه و غیر آکادمیک با برخی از مسائل مرتبط با دین و آئین زردشت و تاریخ تولد وی، و برخورد عاری از نقد ایشان از مجموعه قوانین آئین زردشتی می باشد، که با مقایسه با سائر ادیان نه تنها هیچ برتری در آن دیده نمی شود، که خیلی از حرف های قابل نقد نیز در آن وجود دارد.

به هر روی، آقای خسرو خزاعی (پردیس)، تا جایی که من در باب زردشت مطالعه دارم، تنها نویسنده ای است که با چنان صراحت منکر وجود اوستای اولیه شده است. درحالی که وجود تاریخی زردشت را به عنوان پیامبر قبول دارد.

سائر پیروان زردشت، نه تنها همه سخنانی را که به نام زردشت و آئین وی و پیرامون اوستای "فرضی یا حقیقی" رفته است، قبول دارند، که وجود تاریخی زردشت را بی هیچ بحث و نقدی می پذیرند؛ همینطور اوستا را نیز، که گویا در زمان حیات زردشت یا بعد ها نوشته شده است، به عنوان بهترین و کامل ترین کتاب در میان سائر کتب دینی معرفی می نمایند.

با مطالعه دقیق، همه جانبه و انتقادی، و با آن همه مطالب عجیب و غریبی که در اوستا، خاصاً در مجموعه قوانین زردشت یا وندیداد اوستا، به نام آموزه های زردشت، کسی که تصور می شود پیامبر بوده است، خوانده و می خوانیم، نگارنده این سطور فکر می کند که آقای خزاعی (پردیس) بهتر می بیند به جای بحث بی حاصل و دفاع غیراصولی از آنچه مثلاً به نام اوستا در کتاب "مجموعه قوانین زردشت، یا وندیداد اوستا" اثر آقای "دارمستتر، ترجمه دکتر موسی

جوان، چاپ پیک ایران آمده است و خود را در مضیقه قرار دادن، انتقاد را اولتر از همه از خود و خودی ها شروع کند، نه مانند دین خویانی که در هر حالت و به هر قیمت و با هر نوع پروئی هر آنچه مربوط به دین و آئین خود شان است را (قابل دفاع یا غیرقابل دفاع) باید دفاع کند.

در قسمت آخر این سلسله، که به معرفی پاره هائی از اوستا، منحصیث مشیت نمونه خروار اختصاص داده شده است، نگارنده روی برخی از آموزه های افسانه مانند و دور از تصور آئین زردشت، برای این که دیده شود چرا آقای خزاعی (پردیس) غیر از ۱۷ سرود گات ها سائر مطالب را در ارتباط با اوستا، با آن که اکثر محققان و مؤرخان و دانشمندان و اوستا شناسان به وجود این کتاب اذعان دارند قبول ندارند، تأمل خواهد کرد!

باوجود این، نظر آقای خزاعی (پردیس) را با در نظر داشت دیدگاه های دیگر نویسندگان، که بیشترین ها را تشکیل می دهند، و «بیشترین ها هستند که همیشه به شمار می آیند»، البته نمی توان به تمام معنی رد کرد یا پذیرفت؛ رد کرد: چون زردشت تاریخی وجود داشت. و پذیرفت: چون اوستا وجود داشته و آموزه های اوستا عمدتاً همان داستان ها، قصه ها، افسانه ها و پندارها و توهماتی هستند که می توان در سائر کتب دینی نیز گونه های آن را زیاد یا کم مشاهده کرد. خلاف دیدگاه آقای خزاعی (پردیس) خیلی از محققان و دانشمندان و مؤرخان از وجود اوستای اولیه با مدارک معتبر و اسناد موثق سخن گفته اند. از جمله کسانی که از وجود اوستای اولیه سخن می گوید، یکی هم آقای احمد علی کهزاد، مؤرخ نامور کشور ما، افغانستان، است.

آقای احمد علی کهزاد در کتاب "آریانا"، در چندین جا از اوستا به نام یک کتاب دینی، حتی جغرافی و تاریخی، یاد می کند. در اینجا چند مبحث کوچک را از میان نوشته های کتاب یاد شده شان منحصیث مثال ذیلاً نقل می کنیم:

۱ - «آریائی های باختری با این نام مدنیت، سلطنت، حکومت، کلتور، زبان و آئین مشخص به میان آورده مراتب حیات مادی و معنوی را سپری نمودند که یاد آن در دوره مسعود از خلال سرود های ویدی جسته جسته و از خلال نگارشات *اوستا* روشن تر معلوم می شود و شهنامه ها در قرن چهارم هجری خاطره های چندین هزار ساله را با مختصر تصرفاتی که طبعاً زاده مرور زمانه است چون تابلویی مقابل چشم ما گذاشته است.»

۲ - «سلاله "پاراداتا" و "کوی" که *اوستا* اسم می برد و شهنامه ها به نام "پیشدادیان بلخی و کیان بلخی" تذکار می دهند دو دودمان سلطنتی کتله باخترند که حق تسمیه خانواده های سلطنتی "آریا" به ایشان می رسد...»

۳ - «برای تأیید نظریه ارتباط "بهاراته ها" با "بخدی" و انتشار آنها از اینجا به هندوکش و بالاخره به پنجاب و ماورای آن معلومات دقیق تری هم در دست است. بزرگترین منبعی که در این حصه به ما کمک می کند "مهابارته" یا بزرگترین مجموعه رزمی است که صحنه جنگجویی قبایل و عشایر و پهلوانان نامی آنها را تشریح می کند. مطالعه این اثر و تحقیق در اطراف نام های خاص آن، اعم از این که اسم محل یا شخص باشد برای تاریخ باستانی کشور ما اهمیت فوق العاد دارد و در اطراف قبایل قدیم ما روشنی معتناهی می اندازد و از کتب "وید" و "*اوستا*" این سومین مأخذی است که توجه منتبعین جوان را بدان معطوف می دارم...»

۴ - «یک چیزی که در تاریخ قدیم افغانستان اسباب دلگرمی متبع می شود، این است که در زمانه های باستان یک موضوع را که "سرود ویدی" متذکر می شود و ناتمام یا تاریک می ماند "*اوستا*" به آن روشنی می اندازد و آن را تکمیل می کند. چون قسمت قدیم سرود ویدی مجهول و قسمت معلوم آن از اینجا شروع و به کنار گنگا خاتمه یافته است اگر تنها به آن اکتفا شود طبیعی بعضی مسایل طور دلخواه حل نمی شود در اینجا است که "*اوستا*" کمک شایانی نموده خالیگاه ها را پر می کند و بر تاریکی ها روشنی می اندازد. این هر دو گل یک باغ اند، در یک زمین رونیده اند و یک دست به آنها آب داده است ولو که رنگ مختلف دارند یک بو می دهند و بوی کسی را که ما در تجسس آن هستیم از هر دو می توان سراغ کرد، خصوص که هر دو یکجا بو شود.»

چون غیر از کشور ما دیگر هیچ مملکتی در جهان نیست که معلومات "وید" و "اوستا" هر دو در مورد آن تطبیق شود ... آئین اوستا، آئین ودا - ارباب انواع اوستا، ارباب انواع ودا - زبان اوستا، زبان ودا - ادبیات اوستا، ادبیات ودا - کانون اوستا، کانون ودا - خاک اوستا، خاک ودا - مدنیت اوستا، مدنیت ودا، پادشاهان اوستا، پادشاهان ودا و بالاخره مربوط به موضوعی که سر دست داریم باید گفت: جغرافیه اوستا، جغرافیه ودا است.

ملفتت باید بود که این جمله اخیر محض برای وزن بیت ذکر نشده و صد در صد حقایق مسلمه در آن نهفته است و در پایان از آن بحث می کنیم: ...»

طوری که ملاحظه می کنید، یکی با آن قاطعیت ابراز نظر می کند که اوستائی غیر از همین ۱۷ سروده گات ها وجود ندارد، چون برای تثبیت خیلی از گفته های اوستای اولیه خود را در مزیقه می بینید، و دیگری اوستای اولیه را صد در صد حقایق مسلم می داند و آن را از ودا جدا نمی داند. جغرافیه و خاک و سلطنت و حکومت و مدنیت و کانون های ادبیات و زبان و ارباب انواع و آئین های آن ها را یکی می داند. کدام یک حق به جانب است؟

از آنجائی که آقای کهزاد یک محقق و مؤرخ و شخصیتی علمی است و به افسانه بودن و نبودن مطالب شامل در اوستا و... کاری ندارد، و چون تثبیت خود کتاب به عنوان یک اثر برای منحصراً یک مؤرخ و محقق مهم است، نه تثبیت محتوای کتاب اوستا به نام یک کتاب دینی، و تثبیت زردشت من حیث یک پیامبر، نظرش باید دارای اعتبار و ارج و ارزش بیشتر باشد.

مؤرخ مذکور در باب تاریخ آریائیان می نویسد که آریائیان از زمانی که به باختر ماوا گرفتند خود را آریائی نامیدند. قبل بر آن همه آن هائی که به باختر آمده بودند و بعد ها از آنجا سه قسمت شده به سه جهت برفتند و در جا های دیگر مسکن بگزیدند، ویدی نامیده می شدند (نگاه کنید به صفحه ۱۰ کتاب آریا و آنجا که نوشته می کند: «ما به مبدأ ظهور اصلی آریائی در اینجا کاری نداریم اینقدر می دانیم که آریائی ها پیش از استقرار در باختر به این نام یاد نشده اند»).

آقای کهزاد ضمن اشاره به این نکته که سر زمین آریائی ها، نظر به نوشته های اوستا، به ۱۶ قطعه تقسیم شده بود، می نویسد: «علاوه بر این که معلومات جغرافیائی اوستا به صورت عمومی مانند "ودا" در جمله های سرود متفرق است

باب اول حصه سوم اوستا یعنی "وندیداد" سراسر یک مبحث جغرافیائی است...»

و این شانزده قطعه زمین بر اساس نوشته این مؤرخ در صفحه ۴۰ و ۴۱ عبارتند از:

«سغد (سغدیان)، مورو (حوزه مرغاب)، بخدی (بلخ و باختر)، نیساسا (نسا، یا میمنه)، هریو (حوزه هریرود، هرات)، هراوتی (حوزه ارغنداب)، هیتومنت (حوزه هلمند و پشت رود)، ویکرتا (حوزه کابل)، کخره (ککرک غزنی یا کرخ هرات)، هپته هندو (پنجاب) باقی میماند پنج قطعه دیگر: ایوروا، وارونا، خننتا، راغا، رانگا.» در مورد پنج قطعه زمین آخر چون موقعیت آن معلوم نیست، نوشته می کند که آن ها هم هر طوری که تعیین شود داخل قلمرو طبیعی و سیاسی حدود آریانای قدیم اند.

در مورد شانزده قطعه زمین که آقای دارمستتر آن ها را "کشور" می نامد، در صفحه ۲۲ کتاب مجموعه قوانین ... اما چنین آمده است:

«زردشت در فصل اول وندیداد از ۱۶ کشور ایرانی نشین، قلمرو سلطنت پادشاهان کیانی، یک یک یاد کرده و ضمناً توضیح داده است که این کشور ها را اهورامزدا برای سکونت ایرانیان آفریده و به شرح زیر است. نخست ایران ویج، دوم سغد، سوم مرو، چهارم بلخ، پنجم نیسایه، ششم هرات، هفتم کابل، هشتم اوروا، نهم هیرکانی، دهم رخج، یازدهم هلمند، دوازدهم ری، سیزدهم چخر، چهاردهم ورنه، پانزدهم هپته هند یا پنجاب، شانزدهم سرزمین رنها یا رنگها در سر چشمه رود رنگها.»

و در بند بعدی اضافه می کند که تردیدی نیست که کتیبه های بیشمار و کتب بسیار مانند تورات یهودیان قانون حمورابی از بابل، قانون مانو از هند، کتاب کنفوسیوس از چین، کتاب مردگان از مصر، هزاران کتیبه آجری از دو کتابخانه سلطنتی نینوا و بابل مربوط به سده هفتم قبل از میلاد و بالاخره الواح دوازده گانه رومی از دنیای قدیم مانده و این کتاب ها و کتیبه ها برای اطلاع از اخلاق و عادات و قوانین و اوضاع زندگی هر یک از اقوام و ملل در عهد باستان بسیار مفید و سود مند هستند اما هیچ کدام به درجه وندیداد کتاب زردشت اطلاعات ارزنده و جالب دقت راجع به اوضاع جغرافیائی زمان خود در دسترس خواننده قرار نمی دهد...

برخی از هموطنان ما تا همین اکنون فکر می کنند که یونانیان اولین کسانی بودند که این ۱۶ قطعه زمین را، که نظر به گفته آقای کهزاد و آقای دارمستتر و بعضی از محققان دیگر قبلاً در اوستا از آن ها یاد شده است، نام گذاری کرده اند؛ یونانیانی که برای نخستین بار به سرزمینی به نام آریانا (با گونه های دیگر لفظی آن با مختصر تصرفات) برای سیر و سیاحت و یا برای آشنائی با آن سفر نموده بودند. اما این نظر درست نیست!

اگر نظر آقای کهزاد را که مطابق به نوشته های متعدد از منابع گوناگون، از جمله بر اساس متن اوستا، ابراز شده است، مدار اعتبار قرار بدهیم، که باید مدار اعتبار قرار بدهیم، در می یابیم که مسأله چنین نیست که نامگذاری مناطق شانزده گانه آریانا به وسیله یونانیان صورت گرفته است، زیرا این شانزده قطعه زمین پیش از آن که یونانیان به سرزمین وسیع آریانا سفر کنند، هم ساکن بودند، هم دارای نام و حدود و ثغور، و هم در آن ها دین و آئین و زبان و کلتور و ادبیات و زراعت و صنعت و سلطنت و حکومت و مدنیت و... موجود بوده است. یونانیان تنها کاری که کردند، این بود که این مناطق را، در بازگشت به وطن خویش، به هموطنان شان معرفی کرده و گزارشات شان را، که صد البته به تمام معنی کامل و دقیق نبوده، با تغییراتی در نام برخی از مناطق، که بیشتر شاید به خاطر لهجه یا مشکلات آوایی، لفظی، زبانی و غیره بوده است، در برخی موارد بیشتر و در برخی موارد کمتر، در تلفظ اسمای این مناطق شانزده گانه به وجود آوردند؛ و دوم، همان گونه که آمد و خواندید اوستا تنها کتاب دینی و جغرافیائی نبوده است. این کتاب شامل معلومات تقریباً مفصلی در مورد تاریخ کشور آریانا که در آن دوران سرزمینی بسیار گسترده ای بوده است و نیز در باره آریائی ها می باشد؛ سوم، این که قبل از به وجود آمدن کتاب های ودا و اوستا، آئینی به نام ویدی وجود داشته، با عالمان دینی که "ریشی" ها نامیده می شده اند؛ چهارم، مهاجراته سومین منبع دینی (اول ویدی، دوم ودا و اوستا) در منطقه بعد از مهاجرت ویدی ها از شمال به باختر می باشد؛ و پنجم، ودا و اوستا، هر دو، از بطن آئین ویدی به وجود آمده اند و مشترکات زیاد، از جمله معنی اوستا و ودا یا ویدا است - معنی هر دو کتاب، یکی در زبان اوستائی و دیگری در زبان سنسکریت "دانش" است!

نا گفته نباید گذاشت که نظریات آقای کهزاد در خصوص ویدی ها، ریشی ها، ودا، اوستا، مهاجراته، آریا، آریائی ها، آریانا، مناطق شانزده گانه ارضی، اقوام، مهاجرت های کتله های انسانی از باختر به غرب و جنوب و جنوب شرق و... بر مبنای آثار و منابع متعدد و معتبر غربی و هندی و... و تتبعاتی در کشفیات آثار باستانی و کتیبه ها از حفاریات باستان شناسان در کشور ما به دست آمده است، ابراز گردیده است، که در کتاب آریانا از هر یک از این نام ها و منابع یاد نموده اند. خواننده می تواند خود با خواندن این کتاب، که بدون تردید ارزش یکی دو بار خواندن را دارد، با این نام ها و منابع بیشتر از پیش آشنا شود!

منبع دیگر برای آشنائی با اوستا از نظر زبان و ادبیات، برای ما، کتاب "وزن شعر دری"، نوشته یکی از دانشگاہیان ادب شناس صاحب نام کشور، دکتر محمد افضل بنووال، زمانی استاد در فاکولته ادبیات کابل است که اگر مورد مطالعه قرار گیرد، دیده خواهد شد که ایشان نه تنها به وجود کتابی به نام اوستا باور دارند، که حتی با تدقیق در زبان اوستائی ارتباط زبان اوستائی را با زبان های دیگر منطقه که همزمان با زبان اوستائی موجود بودند، یا بعداً به وجود می آیند، با

بیان مفصل، بدون این که قصد اثبات وجود کتاب و زبان اوستا را بنابر علایق قومی و مذهبی و ملی و بنابر تعهدی، غیر از تعهد در برابر علم و مسلک، داشته باشند، مورد پذیرش و تأیید قرار می دهند.

لازم به یاد آوری است که پوهاند شاه علی اکبر شهرستانی، یکی از مشاهیر دیگر عرصه ادب و دانش در کشور ما، در مورد این کتاب، ضمن تقریظی می نویسد: «این کتاب درسی را که پوهنوال دکتور بنووال تألیف کرده است قابل نشر است و نشر آن برای علاقه مندان علم و طالبان دانش خیلی سودمند است. آنچه را که استاد بزرگوار مرحوم بیتاب تألیف کرده بودند مختصر است، و این تألیف برای دانش دوستان مستوفاً خواهد بود.» همچنان یکی دیگر از شخصیت های دانشگاهی صاحب نام دیگر کشور، پوهاند عبدالقیوم قویم، تقریظی بر این کتاب نوشته اند.

از روی این دو تقریظ، خصوصاً زمانی که کتاب مرحوم "بیتاب" در برابر این اثر مختصر خوانده می شود و مطالعه خود کتاب، می توان ارزش و الای کتاب وزن شعر دری آقای بنووال را به سادگی تخمین زد!

آقای بنووال از صفحه ۱۹ تا صفحه ۳۳ کتاب مذکور در خصوص زبان اوستا نظریاتی ارائه می کنند که بخش های آن را ذیلاً نقل می کنیم:

۱- «زبان دری از گروه زبانهای آریائی یا هند و آریائی است، در قسمت زبانهای قدیم آریائی زبان پارسی باستان و اوستائی و پهلوی در خور توجه است! زبان اوستائی، به زبانی اطلاق می شود که کتاب دینی زردشتیان به آن نوشته شده است. از این کتاب که در دوره ساسانیان گردآوری و تدوین شده است بیش از یک ثلث باقی نیست و آن مجموعه قسمتهائی است که قدمت آنها با هم اختلاف دارند و تنها از نظر ارتباط مطالب در کنار یکدیگر قرار گرفته است...»

۲- «اوستا را از لحاظ ساختمان و قواعد زبانی که در آن به کار رفته است به دو قسمت تقسیم باید کرد. یکی قسمت "گائاهها" یعنی سرود های دینی زردشت که منظوم است و زبان این قسمت به کهنگی زبان "ریک ویدا" کتاب مذهبی هندوان آریائی است و قدمت آن حداقل به هشت قرن پیش از میلاد می رسد. دیگر اوستای مطلق شامل مجموعه ای از سرود ها و دعا ها به نام "یشت" که بسیار قدیم است و دستور های دینی به عنوان "ویدوداد" که جدیدتر به نظر می آید می باشد...»

(عمر کتاب رویگ ودا، قرار نوشته آقای "ماکس مولر" در صفحه ۵۰ همین کتاب به ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد می رسد، هر چند یکی از دانشمندان هندی به نام آقای تیلک (Tilak) سابقه بعضی از منتر های آن را به پنج تا شش هزار سال پیش از میلاد و حتی قدیمی تر دانسته است - صفحه ۴۹. نظر دوم قابل تردید است!)

وقتی آقای بنووال می نویسد اوستا را از لحاظ ساختمان و قواعد زبانی که در آن به کار رفته است به دو قسمت تقسیم باید کرد، استنباط خواننده باید این باشد که آقای بنووال به طور لزوم و حکماً به اسنادی دسترسی داشته است که بر طبق آن ایشان بین اوستای اولیه و اصلئی که باید پیشتر از هشت قرن قبل از میلاد نوشته شده باشد، و او آن را "مطلق" می خواند، و اوستای دومی فرقی قائل شده باشند؛ و الا چنین نظری با چنان قاطعیتی به وجود نمی آمد.

ایشان در جای دیگری، صفحه ۲۱ کتاب یاد شده، می نویسد: «همچنان که رساله یادگار زریران از جهت موضوع در تاریخ ادبیات واسط میان اوستا و دقیقی و فردوسی است از حیث قواعد و نظم نیز حد فاصل میان اوزان (اوستائی) و اوزان اشعار عامیانه دری امروزی خوانده می شود. صفت اصلی و مهم این سه نوع وزن که اوستائی، پهلوی و فارسی (دری) عامیانه باشد این است که بر اساس شماره هجا ها استوار است و کمیت جا ها در آن ملحوظ نیست این ادعا در باره اوستا ثابت است و احتیاجی به سه هجائی ندارد. و در پهلوی شعر تابع اوزان هجائی و اغلب تکیه دار می باشد.»

با خواندن چنین نظریات باریک و جامع و دقیق یک فرد محقق و در عین زمان زبان شناس و ادیب در خصوص زبان های قدیم و جدید و مقایسه آن ها با هم از نظر نوع وزن، از جهت موضوع در تاریخ ادبیات واسط میان اوستا و دقیقی و فردوسی و در خصوص قواعد و اوزان شعری و هجا ها، و وجود هزار ها مقاله و رساله و کتاب در زمینه و مقایسه

های دیگری که توسط دیگران صورت گرفته است، چگونه می توان همه را نادیده گرفت و گفت که اصلاً اوستائی، و یا زردشتی وجود نداشته است و این ها همه افسانه هستند؟

بد نیست قبل از پرداختن به مطالب بیشتری، نظری گذرا بر برخی از گوشه های کتاب "زبان دو هزار ساله افغانستان یا مادر زبان دری" تألیف آقای عبدالحی حبیبی بیندازیم و ببینیم که ایشان در خصوص زبان اوستائی چه فکر می کردند. موصوف در سرتاسر کتاب، تقریباً در هر دو صفحه یکبار، به مقایسه کلمات پهلوی و پارس و اوستائی و گاهی هم روسی و لاتین و... می پردازد.

آیا این دانشمندان – و دانشمندان دیگر – این همه مطالب و کلمات را از بطن و درون خود درآورده اند؟ اگر آره، باید به جرأت او – همچنان به جرأت دیگران – آفرین گفت!!

من از میان آن همه تتبعات فقط دو یا سه مثال را به طور اختصار در اینجا ذکر می کنم تا خواننده در روشنی آن امکان قضاوت بهتر داشته باشد که آیا چنین ابراز نظر ها (ابراز نظر های صد ها محقق و دانشمند در باب وجود تاریخی زردشت و اوستا، می توانند همه بر بنیاد افسانه، و بدون این که مأخذی وجود داشته باشد صورت بگیرد؟! اسامی دانشمندان و محققانی که آقای حبیبی بدان ها استناد، یا از آن ها نقل قول نموده اند، در پاورقی های کتاب شان ذکر شده است.

این کتاب هم یکی از کتاب هائی است که نگارنده خواندن آن را، اقلأً برای یکبار برای هر هموطنی توصیه می کند. این شما و این هم یادداشت های آقای حبیبی از کتاب مذکور:

– «و ظاهر است که در کوشانی آن را به طور (ش) قندهار ادا می کردند، و تنها صوت (خ) نبود، و الا آن را باید تنها به شکل (خ - x) می نوشتند چون همین صوت شین مشدد در *اوستا* هم بود و در سنسکریت و روسی نیز اصواتی به آن موجود است...»

– «(اید) در فرس قدیم و *اوستا* IDA به معنی اینجا و نیز در فرس قدیم Aita به معنی (این This) موجود بود...»
– «اسدی طوسی نام مهراج (مهاراجه) را چنین آورده است:

شهی بود در هند مهراج نام

بزرگی بهرجای گسترده کام

و این همان کلمه ایست که در پهلوی مه Meh و در فرس قدیم Mathiyah و در *اوستا* Masso و در پشتو مشر بوده و معنی بزرگ و بزرگتر را داشته است...»

– «Bag – Lang ۷/۶ (بگ لنگ - بغلان)

این نام که در این کتیبه مکرر آمده هم مرکب از دو جز است: اول. بگ: بغه یا بگه که در این کتیبه مکرر آمده در تمام السنه باستانی آریائی به معنی (خدای) بود. در فرس قدیم و *اوستا* Baga در سنسکریت بهاگه بود که در نامهای قدیم خیلی دخیل است. و در روسی هم بغ (خدا) است...»

– «STAD (ستاد) از ریشه STA/*اوستا*، و STHA سنسکریت و SISTO لاتین به معنی قیام و توقف و ماندن است که اکنون در فارسی (ایستاد) گوئیم...»

این گونه مثال ها در کتاب ۱۴۰ - ۱۴۴ صفحه ای آقای حبیبی بسیار زیاد است که ذکر همه آن ها هم برای نگارنده خالی از مشکل نیست و هم برای خواننده، فکر می کنم، که خواندن همه بی درد سر نخواهد بود.

متفکران و محققان معروف و مشهور کشور، کمابیش هر یک، پیرامون وجود زردشت و اوستا بحث هائی دارند. اما به تاسی از مقدمه کوتاه، ولی بسیار آموزنده ای که مترجم مقاله "زایش دین"، "نیشنل جیوگرافیک" ماه جون سال ۲۰۱۱ نوشته اند، می خواهم از خود کمتر مطالبی بیاورم تا نگویند از روی تعصب احساس افتخار می کنند که ما هم از کسی

کم نیستیم، تاریخی داشتیم، سرزمین کهنی داشتیم، دین و آئین و کلتور و مدنیتی داشتیم، این و آن را کشف و اختراع کردیم، نام و قوم و... داشتیم، بجا یا بیجا، و مانند کودکانی که در روز عید لباس نو پوشیده اند به خود می بالند و... به همینقدر، بدون تعصب و فقط برای بیان آنچه از سوی اکثریت محققانی که در این باب تحقیق نموده اند، حقیقت پنداشته می شود، اکتفا نموده دنباله بحث را از آنجا که در قسمت پیشین پایان یافته بود، می گیرم:

چون در بخش پیشین یادی از ماد ها شد، بیجا نخواهد بود، اگر بخش هائی از نوشته ای را از صفحه ۴۸ کتاب تاریخ ماد، نوشته ا. م. دیکونوف، که در باره زردشت و گاتها نوشته شده است هم، برای مزید معلومات، و شاید برای پیدا کردن راهی برای شناخت بهتر و بیشتر زردشت، از نظر بگذرانیم. نویسنده نامبرده می گوید:

«اوستا کتاب مقدس کیش زرتشتی است که به یکی از باستانی ترین زبانهای شاخه ایرانی خانواده السنه هندی و اروپائی نوشته شده است. تا کنون نیز بحث بر سر این که اثر مزبور آیا در سرزمین ماد پدید آمده یا در نقطه ای از آسیای میانه، دوام دارد. هر دو نظر طرفدارانی در میان دانشمندان دارد. موضوع زمان تنظیم قدیمی ترین بخش اوستا نیز هنوز روشن نشده است. بعضی محققان معتقدند زرتشت - که آفرینش بخشهای اصلی مبانی اوستا و زرتشیگری بدو منسوب است - معاصر داریوش اول (۴۸۵ - ۵۲۲ پیش از میلاد) بوده است. نظر "هرتل" و "ترتسفیلد" چنین است و از میان دانشمندان شوروی نیز آکادمیسین و. و. استروه با این عقیده موافق است. دیگر محققان پیدایش قدیمیترین بخش های اوستا را مربوط به زمانهای کهن تری می دانند.»

شواهد و منابع بیشتر:

- پردس اوکتر اسکیروو و تعدادی از محققان دیگر هندی و اروپائی و امریکائی و ایرانی، به این عقیده هستند که نوشته هائی که در کتیبه هائی به خط میخی و به زبان محلی ایران، یعنی پارسی قدیم، و لوح نوشته هائی به زبان عیلامی در تخت جمشید موجود اند از وجود زردشت خبر می دهند.

در این خصوص پردس اوکتر اسکیروو طی مقاله ای به نام "دین هخامنشی"، که ناتالی چوبینه آن را ترجمه کرده و در سایت مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی به نشر سپرده است، چنین آمده است:

«در این حفاری ها ظروف هائی برای درست کردن هوم نیز به دست آمد که نوشته هائی روی بدنه شان حکاکی شده بود (این نوشته بر اساس تحقیقاتی است که بنیاد شرق شناسی شیکاگو به عمل آورده است).»

"هوم" به نقل از "اوستا، نامه مینوی آئین زردشت" صفحه ۵۰، نوشتابه مقدس و سکرآوری بوده که *زردشتیان* در نیایش های مذهبی خود می نوشیدند و صفت مرگ زدائی داشته است.

نوشیدن این نوشتابه اما، به نظر برخی از نویسندگان و محققان، بعداً به دلایل موجهی نظر به توصیه خود زردشت منع قرار داده شد.

امیر حسین خنجی مؤلف "کتاب زردشت و دین ایرانی" در مورد تحریم این نوشتابه نوشته می کند: «اگر زردشت شراب هوم را، که در سانسکریت و بین هندیان "سوم" گفته می شد، تحریم کرد، بدان سبب بود که قبائل آریائی در آن روزگار عقیده داشتند که شراب هوم دارای یک روح آسمانی است که به انسان تهور می بخشد... در شراب هوم چنین روحی احساس می شد، و کسی که هوم می نوشید حرارت و شجاعتی در خود احساس می کرد و ترس و بیم را از خود دور می دید... اما نتیجه ای که نوشیدن این شراب نزد قبائل آریائی داشت، خشم و تهور بود که منجر به کشتار انسانها و به آتش کشیدن محصولات و باغها و دامها می شد، و اینها همه تبهکاری بود. زردشت تعلیم داد که انسان اگر در پی به دست آوردن رضایت خدا است باید از نوشیدن این شراب خود داری ورزد تا گرفتار خشم و فساد و کشتار و ویرانگری نشود.»

هاشم رضی در کتاب "زرتشت و تعالیم او"، چاپ افست، گلشن، سال ۱۳۵۰ هم سخنی در باره هوم دارد:

«چون هنگام زادن زرتشت فرا رسید، بهمن و اردیبهشت که دو تن از ایزدان و الامقام بودند، ساقه ای از گیاه مقدس هه اومه Hauma یا هوم را تهیه کرده روان زرتشت را در آن قرار دادند...»

دهخدا هم در مورد این کلمه، آنچه به دین زردشت تعلق می گیرد، نوشته ای دارد که بد نیست آن را یکبار از نظر بگذرانیم:

«هوم یکی از خمسۀ قدمای دین زردشت به نقل از صاحب التنبیه و الاشراف و معنی آن طینت، سرشت و خمیره [ماده] است.»

در شعر برخی از شعرای دری/فارسی زبان هم اشاراتی به این نوشیدنی و مراسم دینی آنین مورد بحث شده است که یکی - دو تای آن را به عنوان مدرک وجود این نوشابه و وجود کسانی که از دین زردشت پیروی می کردند و مراسم مناسک دینی خویش را در زمان حیات این شعراء انجام می دادند در زیر نقل می کنیم:

یکی زردشت وارم آرزویست

که پیشت زند را از بر بخوانم

دقیقی

آن آتشی که قبله زردشت و عید اوست

می دیدمش ز دور و نرفتم فراترش

خاقانی

یک هزار و شش سال از تاریخ تولد دقیقی و تقریباً نهمصد سال از تاریخ به دنیا آمدن خاقانی می گذرد. منظور از یاد آوری این سخن این است که آنین زردشتی ساخته و پرداخته اشخاصی مانند پور داوود و غیره و غیره نیست، بلکه در زمان های خیلی دور از امروز، از جمله در زمان دقیقی و خاقانی و فردوسی و... نیز وجود داشته است و مردمانی در این زمان ها هم بوده اند که به انجام مناسک این آنین اهتمام می ورزیدند. این ها، نه حافظ و نه دقیقی و... هیچ کدام، چون در زمان حیات آقای پور داوود و اشخاصی مانند وی زندگی نمی کردند، نباید تحت تأثیر نوشته های گویا راست و دروغ "پور داوود" و "رستم گیو" و "اسفندیار" ایرانی، جمشیدجی و پشوتنجی و روبین مهتا هندی و صد ها محقق و نویسنده دیگر از کران تا کران جهان در عصر ما قرار گرفته باشند تا به تاسی از آن دست به سرودن چنین اشعاری بزنند!

از سخن دقیقی به روشنی فهمیده می شود که میان او، که زند را از بر داشته است - از بر داشتن زند یا سخن گفتن از آن دلیل نمی شود که دقیقی باید زردشتی بوده باشد، زیرا خیلی از شرق شناسان هستند، که قرآن را از بر دارند، یا آن را تفسیر کرده اند و...، ولی مسلمان نیستند - و مخاطبش بحث یا اختلافی روی متن زند، تفسیر اوستا، و تعالیم زردشت به وجود آمده بود، بحثی بسیار جدئی که او را وادار به این کرد که در وقت خواندن، تفسیر یا ارزیابی و فهم زند آرزوی حضور شخصی زردشت صفت را کند، تا قضاوت را به دست او بسپارند.

به باغ تازه کن آنین دین زردشتی

کنون که لاله برافروخت آتش نمرود

حافظ.

شعر حافظ اشاره به نوشیدن هوم در آنین زردشتی دارد، ولی در اصل خلاف آنین زردشتی، زیرا در آنین زردشتی هوم ضمن اجرای مراسم مذهبی نوشیده می شد، ولی در مجلس حافظ نوشابه ای را که حافظ به هوم تشبیه کرده بود برای دست یافتن به خوشی و طرب می خواستند!

ناگفته نماند که هندیان هم کلمه "هوم" را که به مرور زمان به "اوم" تبدیل شده است و از زبان ودا و سانسکریت گرفته شده است، در زبان شان، حتی تا همین امروز، دارند که ضمن نیایش و اجرای مراسم دینی آن را به عنوان وسیله راه نیل به رهائی از دیو درون [دیو به معنی موجود خیالی و تنومند و دارای دم و شاخ و یا شیطان و ارواح خبیثه، نه دیوی که در ودا آمده و معنی خدا را دارا می باشد]، پاک شدن از گناهان و نزدیکی به خدایان شان ذکر و تکرار می کنند.

خلاصه پیدا شدن ظرف هائی که برای درست کردن هوم به کار می رفته و در جریان حفاری های محققان بنیاد شرق شناسی دانشگاه شیکاگو به دست آمده است، دلیل دیگری است بر وجود این نوشیدنی که در اوستا بدان اشاره شده است و پیروان آئین زردشت تا زمانی که زردشت آن را تحریم نکرده بود، حین به جای آوردن مراسم دینی و دعا و نیایش به پیشگاه اهورامزدا، آن را می نوشیدند. ارتباط این دو پدیده، هوم و اوستا، به طور دیالکتیک یا متقابل وجود یک دیگر را تأیید و اثبات می کند؛ و وقتی واقعیت و وجود تاریخی این دو به اثبات رسید، واقعیت تاریخی زردشت نیز خود به خود به اثبات می رسد!

– وجود کتابی به نام "اوستا" به زبان فرانسوی که توسط شرق شناس فرانسوی، آبراهام ایاسینت آنکتی دوپرون، در سال ۱۷۷۱ از زبان پارسی میانه ترجمه شده بود.

مطابق نوشته ای در "ویکیپدیا" آقای دوپرون در سال ۱۷۵۵ به شرق هند سفر کرده این متون را از منابع پارسی [زردشتیان هند را پارسیان می خوانند] به دست آورده بود. او در سال ۱۷۷۱ این متون را بر اساس یک ترجمه از زبان فارسی نو، توسط یک موبد پارسی هندی به زبان به فرانسوی ترجمه کرد. در ادامه این مطلب اضافاتی بدین شرح آمده است:

« راسموس راسک در دیدار از بمبئی در سال ۱۸۲۰ چندین دست از نوشته از اوستا را جمع آوری کرده و برای اولین بار با بررسی زبان اوستائی به این نتیجه رسیده که این متون باید باقی مانده یک مجموعه بزرگ از متون مقدس پارسیان باستان و بلخ باشد. متونی که راسک آن را جمع آوری کرد، اکنون در کتابخانه دانشگاه کپنهاگن قرار دارند. دست نوشته های دیگر در خانه هند شرقی و موزه بریتانیا در لندن، کتابخانه بودلیان در آکسفورد و در کتابخانه دانشگاه های مختلف پاریس نگهداری می شود.»

اگر این همه اسناد معتبر هستند و واقعاً وجود دارند، نمی دانم چرا آقای خزاعی (پردیس) یا کساندیگری که مانند او کاملاً منکر وجود اوستا هستند، به این اسناد تمکین و استناد نمی کند و تردید شان را در باره متون اصلی اوستای اولیه، در حدی که سند و مدرک وجود دارد، همچنان دیگرانی که در مورد وجود تاریخی زردشت مشکوک هستند، مرفوع نمی نمایند؟!!

بهترین منابع، در کنار حفاریات باستان شناسان و کتیبه ها و کتب بی شمار، پارسیان هند اند که از راه افغانستان کنونی، از مسقط الرأس زردشت، بلخ، به قول یکی از محققان اروپائی مروارید شهر درمیان شهرها، به هند سفر کرده اند. پارسیانی که مردمان تحصیل کرده و هوشمند و محقق و اندیشمند اند و از روی تحقیقات علمی و هوشمندانه و دامنه داری به این اعتقاد رسیده اند که متون باقی مانده اوستائی، مجموعه بزرگ از متون مقدس پارسیانی که از بلخ برخاسته اند، می باشد!

– نویسنده دیگری از فرانسه به نام "ایگناسیو" کتاب اوستا را به زبان فرانسوی ترجمه نموده است که من کاپی روی جلد این کتاب را به طور نمونه و مدرک از کار تحقیقی اروپائیان اوستاشناس که وجود اوستا و وجود تاریخی و حقیقی زردشت را قبول دارند به معرض دید می گذارم:

